

ماهی و ماهی خوار

مرغ ماهی خوار لبه اسکله نشسته بود که چشمش به یک ماهی قبارق و سرحال افتاد. دهانش آب افتاد و به ماهی گفت: «ای ماهی بیچاره! از این آب شور چه می خواهی؟ این هم شد زندگی که دایم در آب گل آلود به این طرف و آن طرف می روی؟ من را ببین! برای خودم در خشکی به خوبی و خوشی زندگی می کنم. این جا نه از صیاد خبری هست، نه نگران توفان و سیل هستم. به تو قول می دهم اگر پایت به خشکی برسد، دیگر هیچ وقت به دریا برنگردی». ماهی زیرک جواب داد: «این آب تیره و سیاه، برای من چشمه نور است. خانه هرکس برای خودش، بهترین جای دنیاست و برای ماهی، کجا بهتر از دریا؟ سیل، برای ساکن دریا وحشتناک نیست. ما ماهی ها از موج و توفان ترسی نداریم بلکه از دشمن بدخواه می ترسیم و دوری می کنیم همان طور که بره از گرگ فرار می کند. زندگی من در دریا آسان و بی خطر نیست اما در خشکی دامی برای من پهن شده است که در آن نخواهم افتاد».

*این حکایت را «پروین اعتصامی» در قالب شعر سروده و ما آن را به زبان ساده بازنویسی کرده ایم.

**دوست من، این حکایت را با شعر «روباه و زاغ» در کتاب فارسی پایه چهارم مقایسه کن. چه شباهت هایی بین این دو قصه و چه تفاوتی بین ماهی و زاغ وجود دارد؟

هما بهیودی

